

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ الروم، ۳۰

راه و منشای خودت را بر اساس دین حنیف قرار بده، دینی که پاک است از هر آلودگی مبرا است و معرّا است، این دین همان فطرت انسان است که خدای متعال این فطرت را در وجود هر انسانی قرار داده و پیروی از آن قوانین، قوانین فطرت موجب می شود که این پیروی بر اساس قوانین فطری است؟ قوانین فطری قوانینی است که قابل تغییر نیست، از زمانی که حضرت آدم علی نبینا و آله علیهم السلام خلق شده است این قوانین در وجود او به و دیعه گذاشته شده بود، همین طور افراد بعد از او و زراری او تا زمان ما و تا هنگامی که انسان و آدمی از این نسل به وجود می آید این مسئله فطرت در وجود او نهفته شده و باید بر این اساس حرکت کرد، من باب مثال قیح دروغ این یک مسئله فطری است در زمان آدم این طور بوده بعدش به همین کیفیت و الان و بعد از این زمان هم به همین وضع خواهد بود، کمک به هم نوع این از قوانین فطری است، مساعدت هم نوع از قوانین فطری است، انفاق و ایثار از قوانین فطری است، حرکت به سوی کمال از اولین و برجسته ترین قوانین فطری است، هر ناقصی می خواهد خودش را به کمال برساند و این مسئله در ناموس عالم خلق وجود دارد فقط اختصاص به انسان ندارد.

یک دانه سیب و بذریک سیب اگر در روی زمین بیافتد شروع می‌کند خودش را به مراتب کمالی برساند و همین‌طور نمی‌ماند در صورتی که شرایط برای او آماده بشود، آب به او داده شود خورشید بر او بتابد، زمین زمینه مساعد باشد این دانه سیب خود را متوقف نمی‌کند، شما بعد از سه روز می‌آبی می‌بینی سبز شد، شما یک گندم را وقتی که یک مقداری به آن آب بدهید در همین ظرفهای عادی بگذارید آب بدهید بعد از دو یا سه روز می‌بیند این گندم جوانه می‌زند، گندم می‌گوید من به سمت کمال باید حرکت کنم، این قانون قانون فطری است یعنی در نظام تکوین مسئله حرکت به سوی کمال نهفته شده است، تمام وجودات دارند خودشان را به مرتبه کمالی می‌رسانند، وقتی یک دانه سیب دارد به گیاه تبدیل می‌شود آن گیاه می‌آید بالا، رشد می‌کند تبدیل به یک درخت می‌شود و آن درخت میوه می‌دهد، پس این دانه سیب به مرتبه کمال خودش رسید.

همه موجودات در نظام عالم برای رسیدن به مرتبه کمال و همان مرحله کمالی خودشان در

تکاپو و در

تلاش هستند، انسان هم از این قاعده مستثنی نیست، انسان اگر هیچ عاملی او را متوجه نکند، هیچ سببی و هیچ منبّه‌ی او را متوجه این قضیه نکند این مسئله در درون انسان، این مسئله همین طور در حال کنکاش و در حال جستجو است، که من کیستم و چیستم و برای چه آمده‌ام و به کجا خواهم رفت؟ این همان مسئله مسئله فطری است، انسانی که خود را محتاج و ضعیف و ناقص می‌بیند این سوال و پاسخ را همیشه و سوالات را در درون خود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، چرا خدا یک هم‌چنین حرفی را نمی‌زند، خدا در درون خودش بیاید بگوید من کیستم چیستم به کجا می‌روم؟ چرا؟ چون خدا غنی به ذات است، خدای متعال صمد است، صمد یعنی تویر، نقطه ضعف در مراتب وجودی پروردگار معنا ندارد، نقطه نقصان معنا ندارد.

خدای متعال استعداد نیست که به فعلیت برسد، نقص نیست که به کمال برسد، ضعف نیست که به قوه برسد، تمام مراتب وجودی پروردگار ناشی از استغناء ذاتی است یعنی ذات پروردگار محتاج به غیر نیست، همین طور هم ممکن است اولیاء خدا به این مرتبه برسند منتهی در سایه ...، راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام جاهز یک عبارتی دارد، وقتی از او سوال می‌کنند که آیا علی افضل است برای خلافت یا ابابکر و عمر برای خلافت افضل هستند، جاهز از علمای اهل تسنن است ولی در اینجا یک عبارت خوبی دارد می‌گوید غنائه عن الغیر و عن الكل و احتیاج الكل الیه دلیل<sup>۱</sup> علی رجحانه<sup>۱</sup> این که علی از همه بی‌نیاز است از همه بی‌نیاز است در این عالم، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام الان باشد خوب نیاز ما به چیست؟ نیاز ما از نقطه نظر علمی منظور است، دیگر یا از نقطه نظر مسائل معیشتی و اقتصادی، از نقطه نظر علمی ما محتاج هستیم، برای ما مطالعاتمان محتاج به کتب هستیم محتاج به تعلیم و تعلم هستیم، برای مسائل ظاهری و احتیاجات ظاهری محتاج رفتن به پیش متخصص هستیم، برای بنا محتاج رفتن پیش مهندس و بنا هستیم، برای سلامتی محتاج رفتن پیش طبیب هستیم، برای ساختن درب و پنجره محتاج رفتن پیش آهنگر هستیم این طور هست یا نه؟ امیرالمؤمنین علیه السلام محتاج کیست در این دنیا؟ برای مسائل علمی و مسائل فقهی آیا امیرالمؤمنین محتاج کتاب رساله است رساله عملیه است؟ برای مسائل فلسفی امیرالمؤمنین محتاج کتب ملاصدرا و بوعلی است؟ برای مسائل طب و پزشکی محتاج به مطالعه کتابهای عرض می‌شود که رازی و قانون بوعلی و طب امروز است؟ هان! تمام دنیا اگر جمع بشوند در یک طرف، امیرالمؤمنین هیچ احتیاجی به آنها ندارد هیچ احتیاجی ندارد و

---

<sup>۱</sup> [غنائه عن الكل و احتیاج الكل الیه، دلیل علی انه امام الكل.]

تمام دنیا به او احتیاج دارند، فقیه به او احتیاج دارد، فیلسوف به او احتیاج دارد، طبیب به او احتیاج دارد، مهندس به او احتیاج دارد، مخترع به او احتیاج دارد، مکتشف به او احتیاج دارد، تمام دنیا این دلیل بر چیست؟ این

دلیل بر رجحان است دیگر، رجحان یعنی فضیلت یک امر بر امر دیگری بر یک جهتی از جهات، وقتی که امیرالمؤمنین از همه بی نیاز است و همه محتاج او هستند خب دلیل بر این است که او بر همه راجح است.

خدای متعال از همه خلق بی نیاز است و همه خلق در وجود خود و در آثار مترتبه بر وجود محتاج به او است، لذا او صمد است هیچ نقطه نقصی ندارد. فطرت انسان ما را به این مرتبه کمالی می خواند چون ناقص هستیم، اگر ما هم کامل بودیم دیگر تقاضایی نداشتیم ولی این نقصان ما و این ضعف ما اقتضاء می کند که این ضعف را به مرتبه کمال برسانیم این می شود فطرت، این فطرت هم که تفاوت نمی کند، فطرت در همه زمانها یکسان است، قوانین فطری در همه زمانها یکی است، قوانین فطری در همه زمانها لازم الاتباع است قوانین فطری.

قبل از این که آنچه را که مربوط به فطرت و آثار او و پیروی از او می رسد، یکی از موضوعات فطرت که به نظر می رسد با توجه به مطالبی که به سمع حقیر رسیده و برداشت اشتباهی که شده یا مقصر در این برداشت شخص من بودم و مطالبی که مطرح می شد، یا این که ... علی کل حال آن طور که باید و شاید مسئله بیان نشده و حدود و ثغورش بیان نشده، با اینکه به طور کلی وارد شدن در این مسئله برای من مشکل است، ولی از آنجایی که علی کل حال یک مسئله شرعی است و از نقطه نظر سلوکی و ارتباط سلوکی باید مورد توجه قرار بگیرد، من چاره ای ندیدم که امروز این مسئله را مطرح کنم چون خیلی از افراد بخصوص در این یکی دو ماه اخیر، مطالبی شنیدم که من احساس کردم این مسئله باید برای رفقا و دوستان هم از نقطه نظر شرعی و هم از نقطه نظر سلوکی قضیه روشن بشود و آن مسئله ازدواج مجدد است چه به صورت دائم و یا به صورت منقطع.

در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه، آنچه که ما از ایشان شنیده بودیم و حتی ایشان تصریح کرده بودند نسبت به این مسئله این بود که در مسئله ازدواج منقطع و ازدواج موقت، ایشان یک قدری تأمل می کردند و مورد ازدواج موقت را فقط در مواردی می دانستند که امکان برای ازدواج دائم نیست و بسیاری از افراد با ایشان در این زمینه حتی صحبت کردند، ولی به نظر می رسید که با این که خود بنده هم راجع به این مطلب با ایشان من دو یا سه مرتبه دو مرتبه به طور خیلی مبسوط صحبت کردم و ادله ایشان را راجع به این نظریه خواستم، به نظر می رسید ایشان در بیان بعضی از این موارد دچار یک محذور هستند. عرض کردم چون این مسئله طرحش به طور کلی شاید گفته بشود که چندان ضرورتی در این مجلس ندارد ولی بی جهت هم نیست و از آنجایی که راجع به این قضیه مخصوصا در این یک

ماه اخير و دو ماه اخير خيلى سوالات مكررى از من شده، چه به صورت نامه يا به صورت شفاهى و  
من

احساس کردم نسبت به این قضیه آنچه را که نظر بنده است خلاف دارد مطرح می‌شود و چاره‌ای ندیدم که این را به صورت علنی دیگر مطرح کنم، با این که در همین پاسخ‌ها و در همین سوال‌های شفاهی که از حقیر می‌شد بنده نظر خودم را می‌گفتم، ولی به نظر می‌رسد که این جواب‌ها در اختیار عموم هنوز قرار نگرفته، آنچه که ما در شرع داریم دو ازدواج در شرع هست یکی ازدواج دائم است که هر شخص می‌تواند تا ۴ زن به نحو دائم در یک زمان اختیار کند که البته ازدواج دائم دارای شرایطی است، دارای تعهدهایی هست و طبعاً شرایط سخت‌تری نسبت به ازدواج موقت در ازدواج دائم هست که شوهر مکلف است به آن شرایط و تعهدات عمل کند، همین‌طور همسر.

ازدواج دوم ازدواج موقت است که از او به متعه تعبیر آورده می‌شود و این فلسفه ازدواج موقت بسیار فلسفه مهمی است و بسیار فلسفه دقیقی است چون ممکن است که بعضی از افراد نتوانند ازدواج دائم کنند یا اینکه در بعضی از شرایط اصلاً به طور کلی ازدواج دائم میسر نباشد و با توجه به خصوصیات و مسائل تکوینی و غرائضی که خدا قرار داده در زن و در مرد و نیاز زن و نیاز مرد به یکدیگر از این نقطه نظر، در بسیاری از موارد شرایط ازدواج به نحو ازدواج مجدد غیر ممکن است، خوب از یک طرف وجود این غرائض و نیازها و احتیاجات که یک امر طبیعی است، از یک طرف وجود بعضی از کاستیها و کمی‌ها و موانع این هم یک امر طبیعی است، از یک طرف میزان کمیت زن و مرد که الان در همه دنیا این قضیه به یک نقطه بسیار مهمی رسیده و به طور کلی می‌شود گفت که تعداد زنان نسبت به مردها بیش از دو برابر یا نزدیک سه برابر به طور متوسط هستند و با توجه به استعداد و آمادگی مرد برای این مسئله حتی تا سنین بالا هفتاد سالگی، هشتاد سالگی، نود سالگی و عدم آمادگی زن برای این مسئله در سنین کمتر از این که به آن مرتبه بالا بخواهد برسد، من حیث المجموع این قضیه به عنوان یک مسئله واقعی خودش را نشان می‌دهد.

در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه بعضی به ایشان مراجعه می‌کردند برای این مسئله ازدواج مجدد به عنوان ازدواج دائم، ایشان در تمام این موارد می‌گفتند که خودتان می‌دانید، صلاح ببیند که خودتان چه تشخیص می‌دهید، من به یاد ندارم که خود ایشان در موردی امر کرده باشند به شخصی که ازدواج مجدد کند، یعنی بنده در ارتباط با ایشان که بودم این را به یاد ندارم که خود ایشان امر کنند که فلانی شما برو ازدواج مجدد بکنید و اگر کسی یک هم‌چنین ادعایی را بخواهد بکند این ادعای نابجایی است، چون من در همان سال آخر حیات ایشان یک مرتبه یک قضیه‌ای پیش آمده بود و یکی از دوستان ایشان مبادرت به ازدواج مجدد کرده بود و این مسئله را منتسب به مرحوم آقا کرده بود که

ایشان گفتند ما اقدام کنیم و این به این وسیله در خانه‌اش، در اهل بیتش، در عائله‌اش ...



من در بیمارستان یک شب که خدمت ایشان بودم از ایشان سوال کردم که شما امر کردید که ایشان ازدواج مجدد کنند، ایشان گفتند نخیر! گفتم الان این طور مطرح است، گفتند همین که من از بیمارستان مرخص شدم شما بگویید آن شخص و خانواده‌اش بیایند در مسئله خب مسئله را روبرو کنیم که آیا بنده گفتم، وقتی که از بیمارستان آمدند من به آن افراد گفتم که بیایند منزل و آمدند، ایشان رو کردند جلوی خانم‌شان، اهل بیتشان و بچه‌های ایشان هم بودند، گفتند که آیا من به شما گفتم ازدواج کنید ازدواج مجدد، ایشان گفت نخیر شما نگفتید، دیگر ایشان دنباله نگرفتند گفتند پس من نگفته بودم گفتند که نه! البته بعد آنها گفته بودند که ایشان در منزل به این نحو مطرح کرده ولی خواسته بودند که در جلوی دیگران این مسئله مطرح بشود که از طرف ایشان نبوده، البته اگر کسی می‌آمد و اظهار آمادگی می‌کرد برای این ازدواج مجدد ایشان منع نمی‌کردند، می‌گفتند خودت می‌دانی ما جلوی مسئله شرعی را که نمی‌توانیم بگیریم، چیزی را که خدا حلال کرده است که ما نمی‌توانیم بگیریم آقا نکن، این کار را خودت می‌دانی نگاه به وضع خودت بکن، نگاه به وضع خانواده‌ات بکن، نگاه به وضع عائله‌ت بکن خودت می‌دانی و حتی اسم نمی‌برم بعضی از افراد که در همین ازدواج بعدها دچار مشکلاتی شدند خیلی مشکلات زیاد و مسائل خیلی پیچیده شد پخش شد و در همان زمان مرحوم آقا و قضایایی پیش آمد و ناهنجاریهایی پیش آمد و خیلی قضیه.

در تمام این موارد خود مسئولین و افرادی که در دور این قضیه بودند به یک نحوی می‌خواستند ردیایی از دستور و امر مرحوم آقا نسبت به ازدواج مجدد پیدا کنند در حالتی که پیدا نشد، چون طرفین مسئله وقتی که آمدند پیش مرحوم آقا که آقا شما به ما اجازه می‌دهید ایشان می‌گفتند خودتان می‌دانید، دوباره آمدند من به یاد دارم این قضیه را، دوباره آمدند که آیا شما به ما اجازه می‌دهید برای ما صلاح است، ایشان گفتند خودتان می‌دانید، دفعه سوم باز آمدند که آقا می‌دانستند که خب چه مسائلی بعد در جریان است و به آن مشکلات و قضایایی که بعد متوجه این مسئله می‌شود ایشان واقف بودند، باز گفتند خودتان می‌دانید، علی‌کل حال و اینها ازدواج کردند و ازدواج ایشان به مشکل برخورد کرد و بعد جدا شدند، روش و مرام مرحوم آقا به همین نحو بود.

در زمان سابق در صدر اسلام و همین طور در سنوات و سده‌های بعد از صدر اسلام تا همین قرن اخیر که این فرهنگ خارج آمد و بعضی از آن خصوصیات و آثارش را برای ما آورد مسئله ازدواج و ازدواج متعدد و همین طور مسئله ازدواج موقت، این یک مسئله‌ای بود که جزو فرهنگ بود یعنی ما وقتی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم کم افرادی بودند در زمان ائمه علیهم السلام و همین طور بعد

از آنها که این مسئله ازدواج برای آنها به نحو ازدواج واحد و ازدواج عرض می شود که متفردی بود، کم  
اتفاق

می‌افتادند، اغلب افراد اینها همه ازدواج‌های متعددی داشتند حالا یا به صورت دائم یا به صورت غیر دائم و آنچه را که ما از تاریخ و از ملل و نحل و علم الاجتماع، مسائل اجتماعی در نظر داریم همه حکایت از این می‌کند که اصلاً زن بیوه در زمان سابق خیلی نادر بود، خیلی نادر بود زنی که فرض کنید که شوهرش فوت کرده از شوهرش جدا شده و بعد این همین طوری تنها باقی مانده، نه! افراد بودند اینها می‌آمدند اینها را تکفل می‌کردند یا به نحو دائم مجدد دائم، حالا نه اینکه حالا حتماً فرض کنید که آن عیال اولشان یا خانواده اولشان هم مطلع بودند، چه بسا این که سالها مطلع نبودند، همین مرحوم الهی قمشه‌ای که عرض کنم حضورتان که صاحب فلسفه اینها بود یک وقتی ما مطلع شدیم ایشان بله این ازدواج به اصطلاح دومی کرده و سالها اصلاً عیال اولش از این مسئله خبر ندارد و بعد از گذشت ده سال برحسب یک اتفاقی این ایشان اطلاع پیدا می‌کند که خب بله یک مسئله دومی بوده.

بسیاری از افرادی که ما سراغ داریم خب بودند افرادی، بزرگانی بودند خب محل مراجعه افراد بودند افراد مطمئنی بودند، مورد اعتماد بودند طبعاً آنهایی که خب آبرو داشتند آبرومند بودند، محل اعتماد بودند می‌دیدند اینها افراد مطمئنی هستند می‌گفتند که به عنوان سرپریناه و به عنوان یک فردی که خب مورد اعتماد هست، حالا خب یک زندگی را هم تکفل کند این یک مسئله متداولی بود و ما در زمان ائمه کم سراغ داریم افرادی که اینها ازدواجشان ازدواج واحدی بود، فرزندان ائمه، اصحاب ائمه و اصلاً خود ائمه، اینها ازدواجهای متعددی داشتند و به عنوان یک فرهنگ بود، چطور الان فرض کنید که در ما ازدواج واحد شده فرهنگ، اگر بگویند فلانی ازدواج دوم کرده می‌گویند اعجب این چه شده و مسئله را فوراً به مسائل دیگر مسئله را سوق می‌دهند، در آن زمان مسئله به طور کلی عکس بود، این را که من خدمتان عرض می‌کنم برای این که به طور کلی با روند این مسئله تا حدودی آشنا بشوید و خصوصیات این قضیه نیت من این بود که یک قدری بیشتر باز شود تا این که به آن مطلب اصلی که آیا برای سالک این مسئله مضر است یا این که ضرر ندارد و مقصود مرحوم آقا از منعی که می‌کردند چه بوده، اینها مطالبی است که خب باید یک قدری این قضیه باز شود تا این که خصوصیات این مطلب به چشم بخورد.

در زمان سابق طبعاً جنگ‌هایی اتفاق می‌افتاد و مرض‌هایی که بود مرگ و میرهایی که بود ناراحتی‌هایی که به وجود می‌آمد، مردها بیشتر در معرض این گونه حوادث بودند تا زنها، مثلاً فرض کنید که در یک جنگ اتفاق می‌افتاد اولاً در لشگر کشیها همه مرد بودند زن که نبود، در یک لشگر کشی

پنجاه هزار نفر از بین می‌رفتند، یعنی پنجاه هزار نفر آماده و استعداد برای ازدواج یک‌دفعه در یک جامعه خالی می‌شد یک‌دفعه خالی می‌شد، در جنگ بین الملل دوم پنجاه و یک میلیون نفر از بین رفتند التفات می‌کنید پنجاه و

یک میلیون نفر، چقدر جمعیت است، بیست و دو میلیون فقط از مردم آلمان از بین رفتند، هفده میلیون از فرانسه از بین رفتند، چقدر ملیون از روسیه از بین رفتند و از این پنجاه و دو میلیون نفر حدود چهل و خورده‌ای مرد بودند، هفت یا هشت یا ده میلیون زن بودند زنها هم بر اثر بمبارانهایی که می‌شد در منازل و الا آنچه که در صحرا و میدان و معرکه بودند همه مرد بودند، یعنی چهل ملیون مرد یک مرتبه از عرصه اجتماع در دنیا کم شد، خب وقتی که ما تاریخ را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم در آن زمان به طور کلی جامعه با فقر مرد مواجه بود، فرض کنید در فرانسه یا آلمان اصلا در محلات در شهرها در منازل اینها، این نیاز نیاز به ازدواج مجدد و لو ازدواج متعه به طور غریزی در همه وجود داشت، خب این مسئله‌ای است که ما نمی‌توانیم انکار کنیم این واقعیت است دیگر یک واقعیت است، از آن طرف تحمل زن نسبت به این مسئله خدا بیشتر قرار داده، یعنی زن در تحمل جدایی و عدم چیز از مرد قویتر است و مرد احتیاج بیشتری دارد، این هم از این نقطه نظر مزید بر علت و مزید بر این جهت خب طعنا هست، تا این سده اخیر این مسئله وجود داشت و ما در کتب وقتی که می‌خوانیم فلان آقا رفت در فلان جا و فرض کنید که در آنجا یک ازدواج موقت کرده بود، فلان آقا فرض کنید که در آنجا رفت فلان تاجر فرض کنید که در شهر وارد شد در همان چند روزی که در آن شهر بوده ازدواج موقت کرده یک امر خیلی عادی بوده، یعنی بسیار امر عادی و سهل، البته این ازدواج‌های موقت همه از افراد و دوشیزه نبودند خب بالاخره همه جور زن و همه جور مرد متناسب وجود داشته، مثلا بعضی از مسائلی که اصلا ما مطالعه می‌کنیم اصلا یک قدری حیرت می‌کنیم فرض کنید که در زمان پیغمبر و همین‌طور بعد از آن می‌بینیم افرادی که در سنین ۶۰ سال بودند اینها خواستگاری می‌کردند از یک دختران ۱۵ ساله، ابی بکر برای خواستگاری حضرت فاطمه زهرا آمده بود التفات می‌کنید، عمر آمده بود فرض کنید که، نه اینکه حالا این امر چیز باشد یعنی خب مثلا در آن زمان این رسم بوده، این مسئله که چطور این که خود عائشه دختر ابی بکر وقتی به ازدواج پیغمبر درآمد سنش خیلی کم بود ده دوازده سالش بود و بعد در منزل پیغمبر بزرگ شد، یعنی و در عین حال ابی بکر افتخار می‌کرد که دخترش زن پیغمبر است، اصلا افتخار می‌کرد نه اینکه تنها فقط عیب بود، این را خدمتتان عرض می‌کنم تا این که اصلا با فرهنگ این مسئله ازدواج ازدواج مجدد ما آشنا بشنویم که این نحوه که الان در میان مرسوم است و متداول است و به عنوان یک امری که الان، البته الان باز نسبت به سابق نیست یک قدری بهتر شده و در سابق خب یک قضیه اصلا به نحو دیگری بود، اصلا در زمانهای سابق به این نحو بود و حتی اگر شخصی ازدواج مجدد نداشت این را به عنوان یک عیب تلقی می‌کردند که مثلا فرض کن این شخص عرضه ندارد دو

تا خانواده را اداره کند عرضه ندارد یا مثلا نمی خواهد نفعش به یک کسی برسد، نمی خواهد از اموالش  
یک خانواده دیگری



سرپرست پیدا کنند، یک فرض کنید که به عنوان یک عیب تلقی می‌شد این قضیه این مسئله، یا این که مثلا فرض کنید که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز حضرت از منزل بیرون آمدند با حضرت امام حسن و امام حسین بودند رسیدند به امرء القیس که یکی از رؤسای قبایل بود در زمان ظاهرا قبل از خلافت بود قبل از خلافت بود یا این که اگر اشتباه نکنم در زمان خلافت، بعد حضرت رو کردند به امرء القیس به عنوان یک امر عادی خیلی عادی، چطور این که ما الان فرض کنید که ما خواستگاری می‌رویم برای ازدواج، حضرت هم رو کردند به او و گفتند چند تا دختر داری گفت من سه تا دختر دارم، حضرت فرمودند یکی را به عقد من و یکی را به عقد حسن و یکی را به عقد حسین دربیاور، همان جا درآورد یکی را به امیرالمؤمنین یکی به امام حسن که این رباب دختر امرء القیس زوجه امام حسین علیه السلام مادر حضرت علی اصغر همین بود و بسیار زن بزرگواری بود خیلی و آن کسی بود که در بعضی از تواریخ از کربلا نرفت به مدینه و بالای سر قبر امام حسین بود تا این که از دنیا رفت، یعنی یک سالی در آنجا بود البته آن افراد و قبایل برای او یک سرپناهی و اتاقی برای او درست کرده بودند نمی‌رفت، حتی در آن اتاق هم نمی‌رفت یعنی این قدر این زن باوفا و وفاداری بود که حضرت سیدالشهدا هم این را خیلی دوست داشتند و شعری هم منسوب به سیدالشهدا است که انی لاحب دارا حلت فیه السکینه و الرباب که من خانه ای که را دوست دارم که در آن خانه سکینه دخترم و رباب به اصطلاح او باشد این همین جور، التفات کردید یا مثلا فرض کنید که که امیرالمؤمنین به برادرشان محمد حنفیه می‌گوید برای من یک زنی را بیاور از قبیله سقیف که در آن قبیله، که از آن فراموش کردم اسم آن را که برای من فرزندان بیاورد که در روز عاشورا فرزندم حسین را یاری کنند که او رفت و همین ام‌البین که مادر حضرت ابوالفضل و سه فرزند دیگرش عون و اینها بود که برای حضرت آوردند التفات می‌کنید، یعنی اصلا مسئله ازدواج دائم و متعدد در آن موقع مثل آب خوردن بود، یعنی مسئله‌ای یک فرهنگ بود یعنی یک مسئله عادی بود نحو عادی با این مسئله برخورد می‌کنند و افرادی که هم که خب طبعا می‌آمدند هم زن این شخص می‌شدند، می‌دانستند با چه شرایطی رو به رو می‌شوند و آن شخص هم می‌دانست که با چه شرایطی با اینها روبرو شود و طبعا مسئله عدالت هم وجود داشت و اینها.

بعد از هجوم فرهنگ غرب در همین سده اخیر مسئله عوض شد و این قضیه ازدواج تنها در میان ما ایرانیها، البته در کشورهای دیگر مثل کشورهای عربی در بعضی از آنها هنوز این مسئله به نحو عادی وجود دارد، مثلا در عربستان این مسئله هست در کشورهای خلیج هست، در بعضی از کشورها



خب نیست یعنی این قضیه ازدواج تنها، حالا بدون ازدواج همه کارها را می‌کنند اما اسم ازدواج که می‌آید که

انگار بزرگترین گناه الان دارد انجام می‌شود و این مسئله آمد در میان ما ایرانیان و به عنوان یک فرهنگ، به عنوان یک فرهنگ قرار گرفت که از ازداج دوم خیلی به بدی یاد می‌کنند، مثلا آن شخص نسبت به این قضیه نسبت به این مسئله یک احساس خجالتی احساس کمی، حالا مثلا این بله از آن قوانین مردی و مردانگی به دور، از قوانین انسانیت به دور، یک هم‌چنین حالتی این قضیه به خودگرفته در حالتی که این مسئله مسئله‌ای است که در شرع نیست، آنچه را که در زمان سابق بوده همان هم در این زمان هست، آن دینی که در زمان سابق بود آن دین هم در این زمان هست تفاوتی نکرده، آن قانونی را که خداوند در زمان سابق قرار داده همان قانون هم الان وجود دارد هیچ تفاوتی نکرده اصلا مسئله فرق نمی‌کند، آن خدایی که برای زمان سابق بود همان خدا هم برای الان هست، آیا خدا فرق کرده قوانین خدا عوض شده نه! قوانین خدا همان است، پس بنابراین آنچه را که ما در شرع داریم، در شرع و در روایات در آیه قرآن حتی به این مسئله تصریح دارد، **فَأَنْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنًى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً نِّسَاءً**، ۳

نکاح کنید آن زنانی که برای شما محیا هستند و آمادگی دارند و پاک هستند دو تا سه تا چهار تا به عنوان دائم، اما در جنب آیه دارد **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً** این زنهایی را که می‌گیرید متعدد، باید رعایت عدالت در میان آنها بکنید اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید یکی بگیرید، این به این معنا است که مسئله از دواج متعدد یک مسئله شهبانی نیست، یک مسئله انسانی است یک مسئله فطری است، یک مسئله انسانی است، عدالت باید در میان آنها انجام بشود، رعایت عدالت باید در میان آنها بشود و این بر اساس ضرورت است.

من در حدود چهار سال پیش بود که لبنان رفتم برای دیدن دوستان، در آنجا در یک جلسه‌ای بود و خب بسیاری از دوستان و افراد بسیار فهمیده مخدرات همه خانم بودند در آن جلسه، گاه‌گاهی ما جلسه داشتیم صحبتی داشتیم سوالاتی مطرح می‌شد، یک روز که عده زیادی بودند در آنجا در منزل همین عرض می‌شود که خانم حاج ام محمد حفظه الله که بسیار زن متقیه و بسیار زن موفق و می‌توانم بگویم از نوادر زنهایی است که من تا به حال دیدم، بسیار زن نورانی بسیار متقی، بسیار موفق بسیار عالمه و دانشمند و موجب اعتلا و موجب استیناس طائفه و عده زیادی از بی‌حجابها به دست ایشان با حجاب شدند و جلساتی دارند و واقعا من از صمیم قلب دوام عمر و طول بقای ایشان را خواستارم از

خداوند، زیرا که می‌بینیم فقدان ایشان خلاصه سلمه‌ای جبران ناپذیر بر عائله و اینها وارد می‌کند، بسیار زن مؤمنه و متقیه و آثار نورانیت و صلاح از چهره ایشان کاملاً پیدا است، در منزل ایشان جلسه‌ای بود که مخدرات خانمها آمده بود، یک روز راجع به این مسئله صحبت کردند که ازدواج موقت و اینها چیست؟ من در آنجا مسئله را از دیدگاه سلوکی اصلاً بحث نکردم، از دیدگاه اسلامی بحث نکردم، فقط از دیدگاه یک انسان، اولین چیزی که من در آنجا گفتم گفتم من اصلاً مسلمان نیستم به عنوان یک انسان فقط به این مسئله نگاه می‌کنم، به عنوان یک انسان نه به عنوان یک مسلمان، نه به عنوان یک شیعه نه به عنوان یک سالک که آن دیگر بماند، این مجلس فقط به عنوان یک انسان، یک انسانی که اصلاً دین ندارد ولی عقل دارد و فطرت دارد و این قوانین فطری در وجود او است، به عنوان یک انسان مسئله را من بررسی می‌کنم، بعد شروع کردم راجع به غرب صحبت کردن، آمار دادن وضعیت و اختلاف و مسائلی که خود لبنان وجود دارد آن اشکالات که در خود آنجا هست، گفتم چرا راه دور برویم همین جا در همین ایران خودمان، در همین ایران خودمان چقدر در این جنگ از همین جوانهای خودمان کشته شدند از بین رفتند شهید شدند، چقدر الان، اداره آمار چند سال پیش یک شخصی از دوستان رفته بود به اصطلاح برای من آمار گرفته بود تعداد زنهایی که قابلیت ازدواج را دارند، قابلیت ازدواج، ولی ازدواج نکردند دو برابر و نیم تعداد مردهایی است که در ایران قابلیت ازدواج دارند، التفات کردید این دیگر آمار است یعنی این دیگر مسئله شوخی نیست، خب حالا تکلیف چیست؟ تکلیف چیست؟ ما به عنوان یک انسان نه به عنوان یک مسلمان به عنوان انسان با این پدیده چطور برخورد کنیم، یا بگوییم اصلاً ولش کن ما هستیم و زندگی خودمان و هر چه برسر بقیه آمد آمد عیب ندارد خب این خیال می‌کنم از انسانیت یک قدری دور باشد، من در آنجا این را مطرح کردم آیا موت و حیات به دست ما است موت و حیات، آیا مرگ و میر به دست ما است آیا حوادثی که اتفاق می‌افتد به دست ما است یا به دست ما نیست، گفتم یک زن جوانی که این در سنین جوانی به واسطه یک حادثه‌ای شوهرش را از دست می‌دهد، اتفاقاً در آن مجلس هم چند نفری بودند در همان مجلسی که ما صحبت می‌کردیم، شوهرش را از دست می‌دهد و این شوهرش را دوست داشته، به هم علاقه داشتند عشق می‌ورزیدند زندگی آنها زندگی خوبی بوده، این زندگی را به واسطه یک امر و تقدیر الهی، نه به واسطه سوء اختیار خودش این را از دست می‌دهد، این چه گناهی کرده که باید تا آخر همین طور تنها بماند، این چه گناهی کرده خب این یک مسئله‌ای است و اگر ما خودمان را جای او بگذاریم و او را به جای خود بگذاریم آن وقت چه قضاوت می‌کنیم، آن وقت کار مشکل می‌شود هان! یک شخصی به عنوان یک انسان یک

انسان یک یهودی به عنوان اصلا یک کمونیست ولی عقل دارد، کمونیستی که عقل دارد، کمونیستی که  
دلسوز است



کمونیستی که ممنوع خودش را می‌خواهد، کمونیستی که اهل انفاق است اهل ایثار است و سایر خصوصیات انسانی را می‌خواهد در وجود خودش بیاورد، با این پدیده چطور برخورد می‌کند، می‌گوید ولش کن مرد که مرد من و زندگی خودم را داشته باشم و آن زن نسبت به مرد یک هم‌چنین حالی را داشته باشد، بگذار همان جا تنها باشد به جهنم درست شد.

خب آیا فکر این را نمی‌کنی که یک روز همین قضیه به سر خودت بیاید، خب یک وقت ممکن است بگوییم تقدیر است و باید صبر کرد باید صبر کرد خب این صبر به چه معنایی است، یعنی یک نفر باید چهل سال در انتظار و در حسرت یک سرپناهی باشد که بتواند او را تکفل کند و این را از او منع کند آیا این انسانیت است، من گمان نمی‌کنم اصلاً این انسانیت باشد خب در حالی که انسان می‌تواند او را تکفل کند محبت کند احساس اطمینان کند، بدون این که به زندگی او لطمه بخورد هان! انسان می‌تواند این کار را انجام بدهد.

یکی از افرادی که در آنجا بود ایشان از من سوال کرد، شما چرا خودتان نسبت به این قضیه اقدام نکردید، من همه موارد را و خصوصیات را عرض می‌کنم آن چه را که من به ایشان در آن موقع گفتم و خب وضعیت فعلی من هم همین است و تفاوتی نکرده، او این است که هر شخصی یک سعه‌ای دارد و یک ظرفیتی دارد و یک نفسی دارد، من نمی‌توانم آهن باشم یا چدن باشم یا دیوار و نسبت به مسائل و نسبت به جریاناتی که می‌گذرد بی تفاوت باشم، من در وجود خودم احساسی که دارم این است که اگر احساس کنم یک فردی به من تعلق دارد فکرم نمی‌تواند از این قضیه فارغ باشد راحت باشد، خب نمی‌توانم بی تفاوت باشم گرچه هم او را نبینم آن وقت این مقدار اشتغالی که برای من ایجاد می‌کند روی کاری را که بر عهده من گذاشته شده و تکلیفی که بر عهده من گذاشته شده اثر می‌گذارد، یعنی فرض کنید که من به صراحت می‌گویم من فرض کنید که الان در یک هم‌چنین موقعیتی نبودم، اهل بحث و تحقیق و مطالعه و اینها نبودم، این درس و این مسائل نبود این مسائلی که الان خب به نحو تکلیف ما داریم انجام می‌دهیم نبود، اگر این چیزها نبود از نظر شرعی خود من هم شاید یک هم‌چنین تکلیفی متوجه من می‌شد ولی با توجه به این خصوصیتی که من دارم، با توجه به این مطالعات، با توجه به این اشتغالات، با توجه به این نحوه با توجه به این مسائلی که در دور و حول و حوش ما می‌گذرد و ذهن من باید در مسائل مختلفی باید جولان کند و خب طبعاً خود دوستان نسبت به اشتغالات و اگر بخواهد یک هم‌چنین مسئله‌ای ضمیمه بشود طبعاً فکر مرا مشغول می‌کند، این اشتغال فکری با این مبنا منافات پیدا می‌کند، لذا محضور من این است.

البته ممکن است افراد دیگر هم یک هم‌چنین محذوری داشته باشند آنها هم همین‌طور، در

زمان

مرحوم آقا رضوان الله عليه راجع به این مسئله از ایشان سوال می‌شد، یک روز ایشان فرمودند که ازدواجی که در اسلام هست این ازدواج دائم است یعنی اصل اولی در ازدواج دائم است، منتهی برای کسانی که ضرورت اقتضا کند و نتوانند آن ازدواج دائم را بکنند خب ازدواج موقت در اینجا به جای ازدواج دائم قرار می‌گیرد، اما اصل ازدواج بر ازدواج دائم است و از آن طرف این مطلب را هم ایشان می‌فرمودند و من این مطلب را الان می‌گویم که مسئله ازدواج برای سالک و برای غیر سالک تفاوت دارد، از اینجا دیگر مسئله دقیق می‌شود و نتیجه گیری در اینجا پیدا می‌شود، برای غیر سالک مسئله ازدواج ممکن است یک مسئله عادی باشد، خب افراد عادی اینها می‌آیند ازدواج می‌کنند چه دائم چه متعدد، یا به طور منقطع خب این مسئله به نحو عادی است و طبعاً هر کسی هم ازدواج می‌کند یک انگیزه‌هایی دارد، ممکن است خیلی از این انگیزه‌ها حتی انگیزه‌های الهی الهی هم نباشد، بالاخره انسان است حالا می‌خواهد احساس می‌کند که می‌تواند فرض کنید که در صورت تعدد هم می‌تواند زندگی کند و یا چرا فرض کنید که اکتفا بخواهد بکند، حالا که شرع راه را باز گذاشته و این چرا بخواهد فرض کنید که...، حتی در مورد زن هم همین‌طور، حتی خود زن هم بخواهد از نعمتی محروم کند، طبعاً ازدواج‌هایی که انجام می‌شود این ازدواج‌ها که صد در صد که قصد الهی در آن نیست که فقط برای رضای خدا [باشد]، نه ممکن است فرض کنید که برای خواسته‌های نفسانی هم خب باشد، این بالاخره اصل قضیه ازدواج یک مسئله‌ای است که در آن این جهت هم خوابیده، حالا ما کی را پیدا می‌کنیم که بیاید در اینجا و صد در صد، صد در صد قصدش از این مسئله الهی باشد و خدمتی باشد و کمکی بخواهد باشد، شاید کم نمی‌گوییم نیست ولی کم افرادی این‌طور باشند و خب این اشکالی ندارد و خداوند قرار داده و شرع هم اجازه داده، خب ما نمی‌توانیم منع کنیم این مطلب را، منتهی مطلبی که هست راجع به سالک است.

نظر مرحوم آقا بر این بوده است که اگر سالک بخواهد ازدواج مجدد و منقطع را بر اساس مسائل غریزی و شهوانی قرار بدهد این نسبت به مسائل سلوکی او لطمه وارد می‌کند، یعنی با مسئله ازدواج به عنوان یک مسئله غریزی انسان نگاه کند، به قول مرحوم آقا وقتی که یک نفر رفته بود پیش ایشان و خلاصه در این زمینه هم ایشان بی‌توفیق نبوده، خلاصه از ایشان وقتی سوال می‌کند ایشان می‌گویند که زن که مانند سیب نمی‌ماند که یک گاز بزنی شما بیاندازی دور، این که این‌طور نیست، باید زن را اگر شما می‌خواهی ازدواج کنی بگیری و نگه داری و تکفل کنی و در تحت حضانت خودت در بیاوری این که بگیری و فرض کنید که رها کنی این مسئله صحیح نیست این درست نیست.



بنابراین بنابر مسلک ایشان و مکتب ایشان، برای سالک چنان چه این قضیه فقط به عنوان یک

مسئله شهوانی و فقط به عنوان یک مسئله نفسانی باشد برای سلوک او ضرر دارد، چون این قضیه موجب می شود که افکار از آن مرتبه تنازل پیدا کند و به مراتب نازل افت پیدا کند و بیاید پایین و مقصود از زندگی و مقصود از ازدواج که برقراری محبت و انس و الفت است که بر آن اساس انسان می تواند مدارج را راحت تری طی کند آسانتر بخواد حرکت بکند، طبعاً به مسائل غریزی و همین مسائل حیوانی این تنازل پیدا می کند و او را از ارتقاء باز می دارند، روی این جهت قطعاً ما می توانیم بگوییم چنان چه ازدواج مجدد به عنوان دائم یا به عنوان منقطع بر اساس مسائل غریزی باشد و بر اساس مسائل شهوانی باشد و صرفاً برای خوش گذرانی باشد و تفرج باشد و تنوع این مسئله با سلوک منافات دارد. اما اگر ازدواج به واسطه مسائل عقلایی باشد و منطقی باشد یعنی شخصی واقعا استعداد دارد آمادگی دارد، فرض کنید که بنده نمی توانم من باب مثال حالا من نوعی نمی توانم، نفسم فکرم، ذهنم کشش برای تکفل دو تا را ندارد، حال چه کار کنم خدا قرار داده است و بیش از یکی ذهن من را می گیرد فکر من را می گیرد فکرم را مشغول می کند و طبعاً این موجب می شود که روی کارم تحقیق و مطالعه ام، اینها اثر منفی بگذارد، اثر سوء بگذارد، خب این طبعاً مبرء به اصطلاح و دلیل برای عدمش وجود دارد، همان طور که خود مرحوم آقا رضوان الله علیه، شخص بنده را از ازدواج مجدد منع کرده بودند و فرمودند فلانی یک دفعه می گفتند می خندیدم می گفتند یکی هم برای تو زیاد است اگر می خواهید آن موقع حرفها ... بله و من این را در خودم احساس می کنم و این یک مسئله ای است که به من مربوط است و ممکن است افراد دیگری این طور نباشند، بنده که نمی توانم این حکمی که مربوط به من است یا حال من است، من بیایم این را به دیگران سرایت بدهم و تسری بدهم، بگویم شما مثل بنده باشید نه! من یک هم چنین مطلبی را نمی توانم بگویم.

آنچه که هست این است که چنانچه ازدواج برای مسائل غریزی باشد این مسئله برای مسائل سلوکی ضرر دارد التفات کردید، اما اگر نه مسئله غریزی نباشد، مسئله عقلایی باشد به عنوان کمک باشد، به عنوان دستگیری باشد به عنوان مساعدت باشد، واقعا قصد قصد الهی نباشد و مفسده ای هم مترتب نشود التفات می کنید، بر این ازدواج مجدد، یک وقت انسان می خواهد به یک کسی کمک کند بدتر می شود، یعنی بدتر از آب در می آید، یعنی می خواهد گاهی اوقات برای انسان اتفاق می افتد انسان می خواهد قصد خیر دارد قصد خیر، بعد یک دفعه توقعاتی در طرف پیدا می شود، که ما اصلاً توبه کردیم فرض کنید نه! اگر ازدواج به عنوان کمک باشد و قصد خدایی در آن باشد و مساعدت باشد در آن، در این صورت این منافاتی با مسئله سلوک ندارد، این را من برای این جهت خدمتتان عرض

کردم که الان شایع شده است بنده با ازدواج مجدد مخالفت کردم و از افراد عدیده‌ای نسبت به این قضیه  
این مسئله

شنیده شده، در حالتی که آن چه را که من مخالفت کردم ازدواج بر اساس مسائل شهوانی است، بر اساس مسائل غریزی است، بر اساس تنوع و اینها است که وقتی انسان بیافتد در این مسائل از آن مرتبه انسانیت پایین می آید و در همین عوالم منحط و مادون، که خب شأن یک انسان نیست که زندگی خودش را در این گونه مطالب قرار بدهد در آن جا قرار می گرد، طبعاً ذهن از توجه به مبدأ و توجه به بالا باز می ماند و این مسئله درست است، اما اگر نه! یک شخصی می تواند قدرت دارد، می تواند تکفل کند و هیچ مشکلی هم برای او نیست بنده نمی توانم او را منع کنم از این که به این مسئله بخواهد بپردازد، این قضیه مربوط به این مسئله بود.

البته ممکن است مطالب راجع به این مطلب خیال می کنم که فقط به همین مقدار صحبت کفایت کرده باشد حالا اگر رفقا و دوستان در این مسئله سوالاتی دارند خب سوالاتان را مطرح کنند که من حیث المجموع اگر اشکالی و شبهه ای در ذهن هست که خب پاسخ داده شود.

تلمیذ: ببخشید که حالا اگر که مرد قدرت و استعداد این کار را داشته باشد، اما زن جنبه او را نداشته باشد زن اول نمی تواند همین که می گویند ذهنش مشغول می شود ... که نمی توانم ازدواجی داشته باشم زن .. نداشته باشد آن کشش را و فکرش مشغول بشود و ذهنش مشغول بشود آن موقع چه؟

استاد: عرض کردم خدمت تان این را چون به نظر می رسد تنها مشکل در این مسئله همین است یا مشکل مهم در این قضیه همین است، خب بعضی از افراد هستند این مسئله را تحمل می کنند و بعضی می توانند فرض کنید که به یک نحوی که خب مسئله مختلفی باشد و از دیدگان او مثلاً دور باشد رضایت بدهند به این کیفیت انجام بشود، اگر به هر دلیل اصلاً زن قدرت نداشته باشد خب بعضی زنها هستند واقعا قدرت ندارند، یعنی ممکن است در ارتباط با این قضیه دچار مشکل روحی بشوند آن هم داخل می شود در آن مطالبی که خب منع نسبت به آن هست، انسان می خواهد یک کار ثواب بدهد عیال خودش این جا چیزی می شود یعنی خلاصه دچار مشکل می شود، نه! در آن موارد هم باید انسان رعایت این جهات را باید داشته باشد، آن را که من عرض کردم این بود اگر شخصی بتواند، بتواند به نحوی این مطلب را انجام بدهد که مشکلی به وجود نیاید از نقطه نظر سلوکی آیا منع دارد یا ندارد این منظور من است، اما از نقطه نظر اجتماعی، از نقطه نظر مسائل خانوادگی، از نقطه نظر ارتباطات و اصلاً علاقه بین خودش و بین زنش از نقطه نظر دچار مشکل شود من در آنجا بحث نمی کنم، در آنجا خودش می داند، حالا یک کسی فرض کنید که می خواهد یک کار خلافی انجام بدهد خب به بنده چه ارتباطی

دارد، یا این که می‌گوید من قدرت این را دارم که من باب مثال فرض کنید که ازدواج مجدد کنم بدون این که فرض کنید که عیال اولم مطلع باشد ارتباطی با بنده ندارد، یعنی در این قضیه مسئله مسئله شخصی است.



آن چه که مدّ نظر من هست و از بنده سوال شده در ارتباط با مسئله سلوکی است، در ارتباط با مسئله سلوکی مشکل ندارد، در صورتی که ازدواج برای تفریح و برای تنوع و برای هوسرانی نباشد، اگر ازدواج برای هوسرانی باشد و برای وارد شدن در همین مسائل و اینها بخواهد باشد آن از نقطه نظر سلوکی ضرر دارد، ولی اگر چنان چه ازدواج عقلایی باشد از نقطه نظر سلوکی ضرر ندارد اما از نقطه نظر ارتباطات، ارتباط با زن و سایر مسائل آن دیگر اختیار با خودش هست و من نمی‌توانم در اینجا تکلیف کنم که، چون من که در این زندگی نیستم که حالا تشخیص بدهم که آیا این زن می‌تواند تحمل کند قدرت تحمل را دارد یا ندارد، یا این که آن شخص ادعا می‌کند که من می‌توانم جمع بین دو مطلب را بکنم آن دیگر به اختیار خود او بستگی دارد، آن چه را که مربوط به شخص بنده می‌شود او این است که فقط از نقطه نظر سلوکی مسئله را عرض کرده باشد، آن ازدواجهایی که فقط بر اساس شهوترانی است و بر اساس کیف است و هوسرانی هست و بر اساس تنوع است، اینها با سلوک منافات دارد ولی اگر بر این اساس نباشد با سلوک منافات ندارد حالا سایر موارد را خود افراد در نظر بگیرند.

تلمیذ: ببخشید یک سوال دیگر داشتم خدمتان که حالا اگر مردی ازدواج مجدد کند و زنش هر روحیه‌ای که داشته باشد یا سعه دارد یا ندارد، ولی اگر زنی که در این واقع قرار گرفته چه جور باید عکس العمل در برابر این مرد داشته باشد؟

استاد: البته این مسئله خیلی مسئله به جایی است و بسیار سوال به اصطلاح پسندیده‌ای است و این به بخش دیگر از صحبت ما می‌انجامد که نیاز به پاسخ مفصل دارد و اتفاقاً نظایرش در زمان خود مرحوم آقا هم اتفاق افتاد و این باید خلاصه با توکل به خدا، با توجه و با هضم کردن واقعیات در وجود خودش این مطلب را آسان کند، ببینید گرفتاریهایی که برای انسان اتفاق می‌افتد در این دنیا، این گرفتاریها فقط اختصاص به این مسئله که ندارد بسیاری از مسائل هست که در این دنیا برای انسان ممکن است اتفاق بیافتد، خدای نکرده ممکن است برای شخصی فوت فرزند اتفاق بیافتد، ممکن است برای شخصی فوت شوهر اتفاق بیافتد، ممکن است برای شخصی فرض کنید که از دست دادن اموال و از دست دادن بعضی از مسائل و اینها اتفاق بیافتد، چطور در آن مورد ما مبانی داریم و راههایی داریم برای این که این مصیبت و این بلیه و این الم از آن شدت آن کاسته شود و انسان با توجه به پروردگار و استمداد از او و این که همه امور را از خدا می‌بیند و همه مسائل را نسبت به او می‌دهد و این که خداوند برای او در قبال این مصیبت همان طور که **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** الزمر، ۱۰ خداوند به صابرين اجر و پاداش عنایت می‌کند نسبت به این قضیه به یک نحوی کنار می‌آید، ما این مسئله را







که چطور فرض کنید که یک مصیبتی برای فردی اتفاق می‌افتد و بعد با یک صحبت با یک نصیحت می‌بینیم اصلا به طور کلی وضعیت و حال این مصیبت زده تغییر پیدا می‌کند و این را به آرامی حل می‌کند،

ر این مسئله هم همین‌طور است از این قاعده ...، اگر انسان توجه به پروردگار کند و این مسئله را به عنوان یک مسئله عقلایی مطرح کند و این که خب بالاخره نسبت به این قضیه گذشتی کرده، حالا شوهرش که حالا بر خلاف شرع که عمل نکرده، شرعی است ولی خب حالا یک‌خورده مشکل است این شخص بخواهد تحمل کند و مسئله را به خدا واگذار کند و از او استمداد کند برای این مطلب و این که در نظر بگیرد که اگر این مطلب نبود شاید مطلب دیگری برای او اتفاق می‌افتد بسیار دردناک‌تر از این، چون همان‌طور که عرض کردم عالم تقدیر که دست ما نیست، چون یک‌دفعه ممکن است اتفاقی بدتر از این و یک قضیه اتفاق بیافتد و خیلی جانسورتر و مسئله مهم‌تر و جانسورتر، با توجه به اینها ممکن است مسئله را برای خودش هضم کند یا اگر نگوئیم که صد در صد هضم شود از آن شدت مطلب کم کند، با توجه به این که بالاخره این زمان سپری خواهد شد و عمده مطلب ما که اصلا قابل قیاس نیست در آن طرف این زندگانی عرض می‌شود که قرار می‌گیرد.

در بسیاری از موارد البته من در ضمن صحبت این مطلب را هم که مخدره مکرمه در این جا فرمودند، حالا من این را به عنوان یک مسئله مطرح می‌کنم، ایشان در این جا می‌فرمایند که به طور عادی مرد بر ازدواج دوم اقدام نمی‌کند به طوری مگر این که این به واسطه غریزه باشد و آن مسائل غریزی این مسئله را به وجود بیاورد برای این مسئله و طبعا این مسئله بر روی علاقه و ارتباط بین زن و شوهر اثر می‌گذارد، حالا سوال در این است که آیا زن می‌تواند مرد را نسبت به این مسئله منع کند و جلوی این قضیه مطلب را بگیرد؟

استاد: ببینید مطلب دو صورت دارد همان طوری که در بین عرائض بنده نسبت به این قضیه عرض کردم خصوصیتی که خدا در بین افراد قرار داده این خصوصیات یکسان نیست، همان طوری که از نقطه نظر ظاهر افراد دارای خصوصیات مختلف هستند از نقطه نظر غرائض هم مختلف هستند، چه بسا افرادی که نسبت به این مسئله شدت و حرارت زیادی دارند مرد خیلی اتفاق می‌افتد که نسبت به این مسائل از حرارت و شدت بالایی است و زن او اصلا به این مسئله رغبت ندارد خب این مشکل چطور باید حل شود و یا به عکس ممکن است زن نسبت به این غریزه در شدتی باشد و مرد این مطلب را نداشته باشد، منتهی در اینجا منعی که هست اینست که زن نمی‌تواند ازدواج مجدد کند، به جهت این

که خب به طور کلی همه نظام عالم از بین می رود و اختلاف میاء و اینها می شود و می شود گفت به طور کلی مسئله نسب و اینها به طور کلی دستخوش این فساد قرار می گیرد، ولی از نقطه نظر مرد راه باز است

یا این که یک مسائلی هست، یک مشکلاتی هست که به واسطه آن مشکلات زندگی سردی است، یعنی زن نمی‌تواند مرد را آن طور که باید و شاید نسبت به این مسئله اشباع کند و این یک مسئله مهمی است که الان بسیاری از ناراحتیها و اختلافات خانوادگی بر این اساس دور می‌زند، البته تاجایی که ممکن است انسان می‌تواند به وسیله طرق رفع این معزله را بکند عرض می‌شود که راههایی هست مسائلی هست حالا یک مقداری ازغرایز کم کند.

مرحوم آقا در زمان حیات خودشان دستوراتی داشتند به سلاک که خوردن گوشت را کم کنند غذاهایی که این غذاها غذاهای حار است و موجب ازدیاد غریزه جنسی است اینها را کم کنند نخورند، همین‌طور روزه گرفتن هفته‌ای یک یا دو روز در هفته این موجب تقلیل این مسئله خواهد شد، پرداختن به مسائل عبادات و دوری جستن از مسائل دنیوی و وارد شدن در اینها نسبت به این مسئله خیلی مؤثر است، دور شدن از مشاهده و دیدن فیلم‌ها و عکس‌ها و تصویرها و تخیلات در این مسئله خیلی اثر مهمی دارد، چون در خیلی از اوقات انسان به اثر اینها یک نوع تخیل مصنوعی و مجازی برای خودش ایجاد می‌کند، از این نقطه نظر می‌شود مطلب را به یک نحوی درمان کرد، اما اگر نه! این مسئله غریزی به نحوی باشد که به هیچ وجه زن نتواند، زن نتواند این مسئله را در شوهر اشباع کند آنوقت ممکن است این مسئله به صورت یک بیماری ممکن در مرد در بوجود بیاید و آن وقت مسئله فرق می‌کند قضیه

تلمیذ: می‌بخشید حضرت زهرا وقتی که حضرت امیر در زمانی که زنده بودند حضرت علی زن دیگری نگرفتند درست است

استاد: البته زن دائم نگرفتند ولی کنیز چرا! حضرت کنیز گرفتند و در بعضی از موارد اتفاق افتاده لذا بنده عرض کردم در همان موقع این قضیه مسئله متداولی بوده، آن موقع که امیرالمؤمنین علیه السلام زن دیگر نگرفتند حال اصلاً نه اینکه به خاطر حضرت زهرا بوده نه! این که حضرت می‌خواستند و نگرفتند می‌توانم عرض کنم که اصلاً به طور کلی امیرالمؤمنین در زمان حضرت زهرا از نظر روحی در یک وضعیتی بود که حتی اگر زن را می‌آوردند جلوی او هم نمی‌خواست، یعنی حالت امیرالمؤمنین در آن زمان در آن زمان در آن زمان امامت تفاوت داشت و اصلاً شاید بخواهم این طور بگویم که حضرت زهرا برای امیرالمؤمنین زیاد بود، یعنی مسئله این طور نبود که مسئله غریزی بود و آن نحوه ارتباط بین امیرالمؤمنین و حضرت زهرا اصلاً دیگر جایی را باقی نمی‌گذاشت که حتی امیرالمؤمنین فکرش را هم بکند ولو فکر صحیح.

اما خود پیغمبر هم این طور نبودند، خود پیغمبر تا زمان بعثت زن دیگری نگرفتند همان حضرت خدیجه، یعنی آن ارتباط بین پیغمبر و حضرت خدیجه نه به خاطر احترام حضرت خدیجه در نگرفتن

چه بسا شاید حضرت خدیجه هم خودش پیشنهاد می کرد که چرا نمی روی زن بگیری چرا چیز، ولی پیغمبر از نقطه نظر شاید این طور من تعبیر بیاورم اشتغال فکری و اشتغال روحی و اینها همان حضرت خدیجه شاید او را پر می کرد و دیگر با این نحوه بعثت این مسئله دچار شاید چیز می شد نقصان می شد و از آن طرف شاید آن موقع هم نبود، از کجا شاید آن موقع اصلا پیش نیامده بود، بالاخره حالا پیغمبر برود در خانه ها در بزند که کیست که بیاید زن دوم و سوم نه! و در آیه قرآن داریم که این آیه در مدینه نازل شد اگر زنی بیاید و خود را به پیغمبر عرضه بدارد، خب در آن موقع زنها می آمدند و تقاضا می کردند که خب بالاخره با پیغمبر باشند حالا آن به خاطر ایمان شان، طبعاً جهت ایمان بیشتر مورد نظر بود که آن پیغمبری که در ۲۵ سالگی زن ۴۰ ساله را بگیرد خب این زنی را که برای شهوت نمی آید بگیرد التفات کردید، اصلا خب مسئله او این نبوده و ممکن است برای انسان در این مراحل سلوکی یک هم چنین مبادی پیش بیاید که آن حال را درک کند، ادراک کند که چطور در بعضی از اوقات انسان اصلا نمی تواند به این مسئله رغبت نشان بدهد، اصلا نفس او نمی کشد نفس او نمی کشد، انگار اصلا از این مرتبه بیرون آمده و این برای انسان پیدا می شود یک هم چنین مطالبی، لعل این که رسول خدا در آن زمان به این نحو بوده، امیرالمؤمنین به یک هم چنین کیفیتی بوده این که نقل می کنند به خاطر حضرت زهرا نکرده، یک هم چنین مسئله ای را مرحوم آقا رد کردند و این را منتفی می دانستند.

تلمیذ: من شنیدم حالا نمی دانم درست است یا نه! وقتی که حضرت علی خواب بودند کنیز سر حضرت علی را بلند می کنند و روی زانویشان می گذارند و حضرت زهرا این صحنه را می بینند خیلی ناراحت می شوند، می خواستم ببینم این صحت دارد و می گویند که ... چرا ترک کردی و دور او می چرخند نمی دانم این صحیح است

استاد: البته یک هم چنین مطلبی در روایت هست آن چه را که من از خود مرحوم آقا شنیدم این روایت را رد کردند، در وقتی که داشتند با مرحوم پدر بزرگ ما یعنی پدر والده داشتند در مورد این روایت صحبت می کردند مرحوم آقا این روایت را رد کردند و عبارت ایشان به اصطلاح این بود که غیر المرأی کفر غیرت زن در این موارد کفر است و حضرت زهرا نمی آید برخلاف شرع و برخلاف دستوری که پدرش داده بیاید این مسئله را انجام بدهد، ممکن است ممکن است حضرت زهرا در آن موقع اگر این روایت درست باشد اگر درست باشد ممکن است در آن موقع فرض کنید که یک بی توجهی به نظر حضرت رسیده بی توجهی رسیده و آن هم حتی امیرالمؤمنین بعد آمد گفت که من اصلا متوجه نشدم که شما در منزل آمدی حضرت برگشته بود، این سوء به اصطلاح توجه و عدم چیز باعث

شده که حضرت زهرا نسبت به این قضیه به اصطلاح اگر این مسئله درست باشد نسبت به این قضیه

واکنش نشان داده باشند که این مسئله برطرف شده.

اما امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در آن وقتی که در منزل بودند فقط با حضرت زهرا سلام الله علیها بودند نه با کس دیگر، ولی داریم در بعضی از غزوات در بعضی از جنگها یا در بعضی از مواردی که امیرالمؤمنین رفتند، داریم که مثلا کنیزی که در آنجا در سال آخر حجت الوداع، آنجا این قضیه اتفاق افتاده، در یمامه یک کنیزی را حضرت این کنیز را برای خود انتخاب کرد، البته مسائلی که آنها انجام می دادند این مسائل جنبه بشری نداشته و یک ارتباطات و مسائل دیگری در اینجا بوده، من نمی خواهم کار امیرالمؤمنین توجیه کنم اصلا به طور کلی این را یک سالک می فهمد، وقتی که چطور یک شخص در آن حال سلوکی قرار می گیرد اصلا نسبت به این مسائل توجه ندارد، مثلا رسول خدا وقتی که در جنگ آن با یهود در جنگ خیبر رفتند آن رئیس قبیله یهود که اختب بود گفت یحیی اختب بود دختر او صفیه را به عقد خود درآوردند ازدواج خود درآوردند، بعد از آن که بر خیبر غلبه پیدا کردند خب این مسئله اصلا مسئله غریزه در کار نبوده اصلا در آن زمان زن پیغمبر شدن یک شرافتی بود، مثلا زن پیغمبر است همان طور که می گفتند ابی بکر با آن ثروتی که داشته می آید دختر خودش را به عقد پیغمبر درمی آورد، دختری که دوازده سیزده ساله است چطور زن یک مردی که پیغمبر در آن زمان پنجاه و خورده ای سالشان بود، وقتی که آمدند مدینه و اینها پنجاه و خورده ای سالشان بود، چطور فرض کنید که این را به عنوان افتخار، تازه همه جا می گفت من پدرزن پیغمبر هستم، الان سنی ها افتخار می کنند می گویند ابوبکر اب الزوج النبی پدرزن پیغمبر است درست شد، آن زمان یک افتخار بود، یعنی حتی اگر پیغمبر هم نمی خواست حتی اگر پیغمبر هم نمی خواست به خاطر مسائل اجتماعی به این تن در می داد که حالا یک قبیله ای است قبیله مهمی است این فلان این پدرش کشته شده و این دختر به عنوان ترحم و به عنوان الفت بین مسلمین و بین یهود این را در می آورند و ما نظایر این را سراغ داریم، مثلا فرض کنید که در زمان شاه عباس شاه عباس صفوی وقتی که می خواست ازدواج کند دو قبیله مهم شیعه در ایران بود یکی قبیله قزلباش، یکی قبیله ظاهرا قراقزلو بود یکی قزلباش و یکی و این دو قبیله دو قبیله مهم شیعه بودند که در مقابل اهل تسنن می ایستادند، گفتند خب چه کار کنند شاه عباس از کدام زن بگیرد اگر از این قبیله زن بگیرد خب آن به او برمی خورد، از آن بگیرد این می گوید چرا؟ آمدند تصویب کردند که یکدفعه دو تا دختر از دو قبیله ایشان بگیرد و یکی از این قبیله انتخاب کردند یکی هم از آن قبیله، بعد گفتند که حالا اگر یکی را عقدش را زودتر بخوانند آن به دیگری افتخار می کند می گویند من اول زن شاه عباس شدم، آمدند دو نفر عاقد نشستند این حالا در این جا نشسته در یک



لحظه هر دو گفتند آنکحت، که در یک لحظه دو تا دختر دو قبیله قزلباش و قبیله قراقرزو اینها به عقد شاه عباس دربیاید التفات کردید، یعنی این



مسئله خب جهات اجتماعی گاهی اوقات داشته یعنی یک شاه مجبور است برای ازدواج خودش یک مرتبه دو تا بگیرد چون قبایل در این جا در تعارض و اینها واقع می شوند. در زمان رسول خدا هم همین طور بوده ولی در بعضی از سرایا که امیرالمؤمنین رفتند در آنجا داریم که در آنجا کنیزی بود که حضرت برای خودش می گرفتند که موجب اعتراض یک عده شدند و آنها این مسائل را حمل بر مسائل غریزی و اینها می کردند و آمدند پیش پیغمبر یا رسول الله ما رفتیم جنگ کردیم علی برداشته این چیز را برای خودش، که حضرت ناراحت شدند خیلی عصبانی که شما خیال می کنید علی از طرف خودش کار انجام می دهد، یعنی ائمه ما و بزرگان با این مشکل همیشه مواجه بودند با مسائلی که اجتماع و فهم عرفی از درک آنها عاجز بودند و اینها هم چاره ای نداشتند، خب بیایند چه بگویند فرض کنید که آقا این حرفها چیست، دیگر رفته زن گرفته دیگر این که مسائل و خب در این صورت اینها می توانند بگویند که اصلا دندان روی جگر می گذاشتند برای این مسئله، یعنی این قضیه عادی نبود و نظایرش خب در زمان سابق هم ما دیده بودیم که یک هم چنین مسائلی بوده و بسیاری روی مطالب همانطور که عرض کردم مسائل الهی در کار بوده و آن باعث شده نه مسائل غریزی.

تلمیذ: می خواستم ببینم این مسئله حساسیت در حضرت زهرا هم بوده که می خواست قلب علی فقط مال او باشد

استاد: نه یک هم چنین مسئله ای را مرحوم آقارد می کردند نبوده!

مطلبی را که در این جا نوشتند و این هم به اصطلاح سوال بسیار خوبی است در این جا نوشته شده است که اگر فرض کنید که یک سالکی در زندگی عادی خودش به سر می برد و بعد به خاطر یک مسئله ای و مشکلی اقدام بر ازدواج می کند و این ازدواج هم به نظر خودش ضروری است یا لازم است علی کل حال و قطعاً این قضیه در زندگی و عائله خودش اثر می گذارد موجب سستی می شود موجب کسالت می شود موجب سردی و اینها می شود، آیا باید همان توجه به خدا و آنها را در پیش بگیرد و به این مسئله توجه نکند یا این که نه برود نسبت به این قضیه اقدام کند.

استاد: ببینید افراد در برابر این مسئله متفاوت هستند و همه یک جور نیستند، یکی ممکن است بیاید و بگوید که من نسبت به این قضیه صبر می کنم و اقدام بر ازدواج نمی کنم و می تواند خودش را به یک هم چنین وضعی نگه دارد خب خب این در این صورت چه بهتر که این کار را انجام بدهد و اثری هم نسبت به خانواده او پیدا نشود، یک وقتی هم این قضیه به عنوان یک معطله برای او در می آید منظور بنده این بود، یعنی یک بیماری، یعنی یک بیماری که فرض کنید که روی کارش اثر می گذارد در

فکرش اثر می‌گذارد، نماز می‌خواند در نماز فرض کنید که می‌آید بخواهد ذکر بگوید این قضیه در ذکر  
می‌آید و

این به طور کلی باعث یک نوع اشتغال فکری می‌شود که دائماً اعصاب این را مورد تهاجم قرار می‌دهد، اینجا مورد نظر بنده است در این گونه مسائل خب در اینجا ما نمی‌توانیم منع کنیم و بگوییم که حتما دندان روی جگر بگذار و خودت را به عنوان یک دارو، به عنوان یک دارو خودت را محروم کن و به هر جا می‌خواهی بررسی برسی، نه! من نمی‌توانم، یعنی با توجه به اختیارات و با توجه به اجازه‌ای که شرع داده است من برخلاف شرع نمی‌توانم بیایم منع کنم، در این صورت در صورتی که یک ابتلا چون در بعضی از اوقات همان طوری که گفتیم مسئله به عنوان یک مسئله مجازی است، یعنی به واسطه ارتباطات، به واسطه حرفها، تحریک‌های مصنوعی و تحریک‌های مجازی و به واسطه بعضی از ارتباطات ممکن است یک هم‌چنین مسئله‌ای برای انسان پیدا بشود، خب این دوا دارد دوایش این است که انسان از مشاهده بعضی از صور خودداری می‌کند، مطالعه نمی‌کند خواندن رمانها داستانه‌ها، تمام اینها در روحيات انسان اثر سوء دارد، یا مشاهده بعضی از صور و اینها، این خواست‌ها و طلب‌های مجازی را در انسان به وجود می‌آورد که اصل این قضیه غلط است و اصل این قضیه اصلاً خلاف سلوک است، چه برسد به این که تبعاتش موجب این قضیه بشود، ولی یک وقتی نه! به طور کلی یک فرد غریزاً این طور است، چنان چه نتواند به وسیله‌ای این راه اعتدال را در پیش بگیرد در این صورت او را هم نمی‌توان منع کرد، منتهی راهش این نیست که جار و جنجال خب چرا انجام ندهد، چرا اگر می‌شود به یک نحوی که خب مثلاً عیال او مطلع نیست مثلاً مطلع نشود، زندگی او سرد نشود همان علاقه همان ارتباط باشد چرا این کار را منع نسبت به این نمی‌توان کرد، این در این به اصطلاح مورد اما اگر بتواند به نحوی همان طوری که عرض کردم این مسئله را در خودش تعدیل کند و تقلیل کند که مشکلی پیش نیاید طبعاً رجحان با آن طرف مطلب است.

تلمیذ: ببخشید یک سوال اینجا می‌ماند که ما زنها وظایفمان چیست در قبال جامعه ما مثلاً

...

استاد: خب سوال شد دیگر این سوال شد عرض کردم، دیگر ببینید زن در قبال زن در قبال خدا فقط باید پاسخگو باشد، همان طوری که مرد در قبال خدا پاسخگو است، زن هم باید در قبال خدا پاسخگو باشد، زن هم باید احساس بکند زن باید این مسئله را احساس کند، که آیا واقعا شوهر او احتیاج به زن دارد یا ندارد، اگر احتیاج به زن دارد چرا خودش اقدام نکند در سابق بعضی از زنها خودشان می‌رفتند برای شوهرشان دختر می‌آوردند زن برمی‌داشتند می‌آوردند، چون می‌دیدند شوهر نیاز دارد بدون این که اصلاً از محبت کم شود و بدون این که اصلاً از محبت شوهر به آنها کم شود، یعنی

این مطلب را به عنوان یک مسئله عادی یک مسئله عادی، چطور که حالا غذا درست می‌کند چطور امکانات را فراهم می‌کند این هم همین طور به این نحو انجام می‌دادند، همیشه زن باید خود را در ارتباط با خدا در زندگی درگیر کند،

یعنی بداند که این شب و روز بالاخره می‌گذرد این ماه می‌رود و ماه دیگر می‌آید، این زندگی بالاخره یک روزی به پایان می‌رسد آن وقت اگر چنانچه می‌توانست در این راستا در همان مسیری که پیغمبر دستور داده و شرع دستور داده و در آن مسیر حرکت بکند و نکند روز قیامت باید جواب بدهد، یعنی این مسئله است این مسئله ارتباط بین خود و بین خدا در محیط ... اوست، اما این که اجتماع اجتماع کیست اجتماع چه اجتماعی است، واقعا این اجتماعی که ما داریم اجتماع اسلامی است، در همین شهر در این شهر در جاهای دیگر در تهران در جاهای دیگر خب دیگر مسائل دیگر اظهر من الشمس است و همه اینها اطلاع دارند دیگر همه کار کردن جایز است، ولی همین که اسم ازدواج موقت می‌آید هزار تا لعن و نفرین و این حرفها نسبت به صاحبش نثار می‌شود، حالا همین شخص اگر برود زنا بکند زنش هیچی نمی‌گوید زنا بکند، همین شخصها بلند شود برود زنا کند خب این که دیگر بدتر است، خب ازدواج موقت همین است دیگر فرقی نکرد منتهی این شرعی بود تازه برایش ثواب هم می‌نویسند، این حرام است به جهنم هم می‌برند او را ولی اگر زنا بکند زن اجازه می‌دهد ولی اگر بگویند که رفته زن دیگر گرفته که خب به نحو شرعی و موقت این در این صورت خب با اعتراض و اینها مواجه می‌شود، اینها مسائلی است که خب انسان باید دیگر آنها را ارزیابی کند.

این مطالبی که خدمت‌تان عرض شد فقط برای رفعه شبهه‌ای که در این زمان‌های اخیر خیلی من مورد سوال این قضیه قرار می‌گرفتم و به نظر می‌رسید که نظر من نسبت به ازدواج مجدد یا موقت نظر منفی است و من فقط خواستم که این شبهه را برطرف کنم و صریحا نظر خود را از نقطه نظر شرعی و از نقطه نظر سلوکی بیان کنم، اما این که حالا رفقا و دوستان چه تصمیمی می‌گیرند هیچ ارتباطی به شخص بنده ندارد، حتی در بسیاری از موارد من خودم نهی می‌کنم، یعنی خود شخص بنده آن شخص را نهی می‌کنم و می‌گویم که شما برای چه این کار را انجام می‌دهید و چه نیازی دارید و خب افرادی هستند مراجعه می‌کنند در ارتباط هستیم چه زن چه مرد، خب طبعا انسان خودش را از مسائل تکوینی نمی‌تواند دور نگه دارد بالاخره واقعیات واقعیات است، خیلی صریحا من خدمت شما عرض کنم بسیاری از مخدرات اینها وقتی که به من مراجعه می‌کنند تقاضای شوهر دارند، واقعا می‌گویند ما شوهر می‌خواهیم و همین طور بعضی از مردها اینها مشکلاتی را مطرح می‌کنند که خب من می‌مانم خب چه بگویم، وقتی شخص می‌گوید من مشکل دارم آیا من می‌توانم به او بگویم که نه اقدام نکن خب این شارع یک هم‌چنین حقی به من نداده، خدا و پیغمبر این حق را به من نداده، بنده نمی‌توانم که بر خلاف مسیر شرع بیایم این مطلب را بیان بکنم درست شد، از یک طرف هم بالاخره مطلب مشکل است و

آسان نیست و هر قضیه‌ای که اتفاق بیافتد بالاخره یک طرف قضیه ممکن است برای او ناراحتی پیدا  
بشود تا حتی





الامکان آن چه را که به نظر می‌رسد به یک نحوی است که از این ناملايمات کم بشود و از تنش‌ها کاسته بشود و به صورت معقول و به صورت منطقی مسئله دربیاید، این آن چه است که به نظر بنده می‌رسد.

اما خود شخص بنده نه پیشنهادی نسبت به این قضیه دارم به افراد به رفقا اقدام بکنند اقدام نکنند، این دیگر مسئله مربوط به خودشان و ارتباطات خودشان با زن‌های خودشان است و با وضعیت خودشان و با عائله خودشان است این قضیه قضایای شخصی است ارتباطی به شخص بنده ندارد، آن چه را که فقط در این مجلس من خواستم به عرض رفقا و دوستان به نحو صریح برسانم این است که چنان چه این مسائل بخواهد در تحت مسائل غریزی واقع بشود و فقط استفاده شهوانی و تنوع بخواهد از این مسئله بشود این قطعاً با سلوک منافات دارد و منهی است، اما اگر بخواهد این مسئله به نحو عقلایی و منطقی و خدایی بخواهد در این جا مطرح بشود آن دیگر خود شخص می‌داند که آن تا چه حد می‌تواند از عهده این کار بر بیاید.

الهم صلی علی محمد و آل محمد